

معنی بازنشستگی، سالمندی نیست

سمیرا سرچمی

گزارش

«توی سایه بنشیننی خیلی خوبه. ما تابستونا این سر پارک می‌نشستیم؛ خیلی خنکه. پاییزها و زمستونا میریم اون سر پارک. بین آفتاب و سایه.»

خودش را «بنده‌ای از بندگان خدا» معرفی می‌کند. معلم سال‌های قبل دبستان. ۵۰ ساله بوده که بازنشسته شده: «زود بود برای بازنشستگی. هنوز توانش رو داشتم. ولی خُب قانونه دیگه. من بیست سال داشتم رفتم سر کلاس. سی سال خدمت کردم.» موهایش سفید است. بروشوری که دستش است را کنار می‌گذارد و می‌گوید: «بازنشستگی برای هر کسی یه تعریفی داره. یکی دوباره واسه خودش کار راه می‌ندازه؛ خب حوصله‌شم سر نمی‌ره ولی برای ماها که سرمایه نداریم و نمی‌تونیم کاری دست‌وپا کنیم، سخته.»

بازنشستگی برای این معلم، افسردگی را تداعی می‌کند: «پدرم بعد از بازنشستگی افسرده و خونه‌نشین شد. افسردگی از پا درآوردش، در حالی‌که خواهر و برادرهای بزرگتر از خودش هنوز خوب و سرحال هستن.»

آن طرف‌تر عده‌ای دیگر از پیرمردان، به قول سیرجانی‌ها دور هم «غُلو تو» کرده‌اند. یکی‌شان تسبیح می‌شمرد، یکی روزنامه دستش است، آن یکی می‌نالد از هزینه‌هایی که از پشش بر نمی‌آید: «بچه‌ها دانشجو شدن. خرج‌هاشون رفته بالا. حقوق معلمی کفاف نمی‌ده»

دو نفرشان بازنشسته‌ی تامین اجتماعی‌اند و کمی از وضع‌شان راضی‌ترند. کمتر می‌نالند با این وجود درد مشترکی دارند: «بی‌کاری و بی‌حوصلگی.»

یکی از آن‌ها روزنامه را می‌گذارد روی چمن پارک و با انگشت اشاره آن طرف خیابان روبروی پارک را نشان می‌دهد: «اون فروشگاه رو می‌بینی؟» اشاره‌اش به تعاونی فرهنگیان است: «اگه تلویزیون توی محیاشهر بیست میلیون تومن باشه، من معلم این جا باید یه میلیون و هشتصد بیشتر بخرم. چرا؟ چون ناچارم قسطی بردارم. حقوق و مزایایی که ما می‌گیریم کفاف نمیده. یعنی یه زمانی خوب بود؛ تا وقتی که بچه‌ها کوچیک بودن و گرونی نبود. حالا که باید بچه عروس دوماذ کنیم، این حقوق خیلی کمه. بعد سی سال خدمت، با این تورم و گرونی حقوق ما هیوی نیست اما باز بازم خداروشکر از حقوق پایه اداره کار بیشتره. ما رو زودتر از وقتش بازنشسته کردن و گفتن می‌خوان جوونا رو جایگزین کنن، کو؟ ما که جوونی که رفته درس خونده، زحمت کشیده و معلم شده

باشه ندیدیم. اگه هم بوده، بچه‌های سفارش شده بودن. به قول اون یارو گفته بود: «ژن خوب.»»

با هم می‌زنند زیر خنده.

از آن‌ها می‌پرسم بعد از بازنشستگی چه برنامه‌ای برای زندگی ریخته‌اند؟ «سفر و سرگرمی و خوش‌گذرونی که همش پول می‌خواد و دل خوش و فکر بدون قسط!» یکی‌شان که سرزنده‌تر و پرشر و شورتر از بقیه است، می‌گوید: «من که سرگرمم. نوه‌هامو بزرگ می‌کنم!»

با تمام این احوال، بین مردان و زنان بازنشسته، وضع زنان خسته‌کننده‌تر است چون خانه‌داری بازنشستگی ندارد. چون فکر می‌کنند زشت است توی این سن و سال به سفر بروند! بچه‌ها که از دانشگاه و مدرسه می‌آیند، هنوز باید تیمار بشوند و...

سرخوش از بازنشستگی

شهرهای تاریخی در ایران همیشه میزبان گردشگران بازنشسته خارجی هستند که بعد از بازنشستگی، جهانگردی را آغاز کرده‌اند. گردشگرانی با موهای سفید که کوله‌پشتی بر دوش، بطری آب معدنی در جیب، دوربین در دست، خاطرات‌شان را در کنار معماری‌های بی‌همتای ایرانی قاب می‌گیرند. سالمندانی که جای بزرگ کردن نوه، خاطرات‌شان را برای نوه‌های‌شان سوغاتی می‌برند.

میانگین سن بازنشستگی در جهان ۶۵ سال است و در ایران ۵۱ سال. اما به نظر نمی‌رسد امید به زندگی در بازنشستگان ایرانی بیشتر باشد. این را می‌شود از پارک‌نشینی‌های هر